۱۹. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۱۲/۰۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۲) - سه‌شنبه، ۰۲ اسفند ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- تعجب صاحب مدارک و صاحب ذخیره نسبت به فرمایش شهید ثانی در وجود شاذ در میان سبعه
- بررسی عبارت صاحب حدائق
- تبیین جمله « ان ورشا لما تعمق فی النحو اتخذ لنفسه مقرا»
- «یجیء من اختلاف الرواة» ناظر به اختلاف قبیح نه اختلاف قرائات حسن
- بیان صاحب حدائق در تقیه ای بودن اجماع بر جواز قرائات و نقد آن
- انتساب مخالفت شیخ الطائفه با اجماع اصحاب توسط صاحب حدائق
- استناد اشتباه صاحب حدائق به قول ابن جزری در وجود شاذ در سبع و تبعیت محقق خوئی از ایشان
- استناد صاحب حدائق به دو دسته از روایات در در تواتر قرائات
- تشابه عملکرد صاحب حدائق و علامه مجلسی در مساله تحریف
- بررسی روایت «كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم»
- قاعده «لو کان لبان» و اجماع عملی شیعه در قرائات

پیشگفتار (خلاصه)

تعجب صاحب مدارک و صاحب ذخیره نسبت به فرمایش شهید ثانی در وجود شاذ در میان سبعه

صفحه ششم بودیم، فرمودند: «لکن «لکون ظ» المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان، انتهی[1]». صاحب مفتاح الکرامه در پرانتز گفتند ظاهر این است که «لکن»غلط است و در اصل «لکون» است. «لکون» تعلیل میشود برای اشکال. تعلیل و توضیح اشکال میشود. و حال اینکه در ذهن من احتمالش صفر شده است؛ به‌هیچوجه احتمال اینکه «لکون» باشد، در ذهن من نیست. بلکه منظور صاحب مدارک همان «لکن» است؛ نه توضیح اشکال است، بلکه جواب از اشکال است.

آن چه که سبب شد صاحب مدارک بگویند، این بود: مرحوم شهید در المقاصد العلیه گفتند باید به متواتر بخوانید، دنبالش فرمودند:

(الثاني: مراعاة إعرابهاو تشديدهاعلى الوجه المنقول بالتواتر)؛ شهید هم فرمودند«**و هي قراءة السبعة المشهورة**»؛ قرائت قراء سبعه مشهور است و منقول به تواتر است و باید بخوانید. خب عشره چه؟ فرمودند: «**أجوده ثبوته**». بعد فرمودند:

> و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن**[2]**

«و اعلم»؛ این اصلاً جواب فخر رازی نیست. بلکه مطلبی است که در فضایی است که خود شهید آن را میدانند. این تذکری به جا است. این تذکر چه کار کرده؟ یک کلمه در آن آمده که عده‌ای را برآشفته کرده و عده‌ای را هم خوشحال کرده است. صاحب مدارک و صاحب ذخیره برآشفته شدند، این چه حرفی است که شهید میگویند؟! ببینید از این برآشفته شده‌اند که شهید چرا این را میگوید!عد دیگری که در زمان ما هستند از همین واژه خوشحال هستند و مدام آن را در کتاب هایشا

میآورند. در البیان بود «تأمل بربک[3]»! خودشان اینها را میگویند.

خب آن واژه چیست؟ واژه‌ای که برآشفته کرده ای خوشحال کرده، وحال آنکه مقصودی که شه‌دی در فضای فنی خودشان دارند، نه برآشفته شدن دارد و نه خوشحال شدن. بلکه مقصودی روشن دارند. قبلش می‌گویند «هي قراءة السبعة المشهورة» که متواتر است. بعد می‌گویند:

«و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات»؛ هنوز مشکلی ندارید. خب حال تواتر را یک طوری گفتند اما واژه‌ای که برآشفته می‌کند این است:**«فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ»**؛ کلمه شاذ در فضای علمی خیلی بار منفی دارد. بعض قرائات سبعه شاذ هستند! خب چرا صاحب مدارک و صاحب ذخیره از این کلمه شاذ برآشفته شدند؟! **«وهو مشكل جدا»**؛ یعنی چه که شما می‌گویید بعضی از قرائات سبعه شاذ است؟! چرا بر آشفته شدند؟ الآن عبارت مدارک را می‌خوانم؛ ایشان می‌گویند: **«حكى عن جماعة من القراء».**

در مقدمه النشر می‌گوید:

> كل قراءة وافقت العربية ولو بوجه ووافقت أحد المصاحف العثمانية ولو احتمالا وصح سندها فهي القراءة الصحيحة التي لا يجوز ردها ولا يحل إنكارها بل هي من الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن ووجب على الناس قبولها ، سواء كانت عن الأئمة السبعة أم عن العشرة أم عن غيرهم من الأئمة المقبولين ؛ ومتى اختل ركن من هذه الأركان الثلاثة أطلق عليها ضعيفة أو شاذة أو باطلة سواء كانت عن السبعة أم عمن هو أكبر منهم[4]

«كل قراءة وافقت العربية ولو بوجه ووافقت أحد المصاحف العثمانية ولو احتمالا وصح سندها فهي القراءة الصحيحة ... ووجب على الناس قبولها، سواء كانت عن الأئمة السبعة أم عن العشرة أم عن غيرهم من الأئمة المقبولين؛ ومتى اختل ركن من هذه الأركان الثلاثة أطلق عليها ضعيفة أو شاذة أو باطلة»؛ خب حال می‌گویید قرائت شاذ که خیلی هست. ایشان جلوتر می‌برد و می‌گوید نه اینکه بگویید این شاذ است. می‌گوید باطل است.«سواء كانت عن السبعة»؛ یعنی از سبعه قرائت شاذ دارید. پس این از اهل فن است که اقرار می‌کند که ما از سبعه شاذ داریم.باز در این طرف از صفحه تصریح می‌کند و از ابوشامه نقل می‌کند و می‌گوید «فإن القراءات المنسوبة إلى كل قارئ من السبعة وغيرهم منقسمة إلى المجمع عليه والشاذ[5]»؛ یعنی ما در قرائات سبع شاذ داریم. لذا شما چطور می‌گویید که قرائات سبع متواتر است؟

این کلمه شاذ که در النشر آمده و دو بار به آن تصریح شده؛ یکی از ابوشامه و یکی هم از خود ابن جزری است که برای سبعه تعبیری شاذ کرده‌اند. الآن هم دیدید که شه‌دی ثانی در اینجا فرمودند. المقاصد العلیه فرمودند: «فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ». صاحب ذخیره و صاحب مدارک از این کلمه شاذ خیلی ناراحت می‌شوند. و حال آنکه با آن توضیحاتی که در چند جلسه داده شد، اصلاً این شاذ مهم نیست و مطلب روشنی شد.

شیخ الطائفه در تهذیب فرمودند. فرمودند «عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ[6]»، «غَشاوَةٌ»، «غُشاوَة» . بعد فرمودند:

> القراءة: أجمع القراء السبعة علي كسر الغين و ضم التاء، و روي عن بعض القراء فتح الغين، و عن الحسن ضم الغين. و حكي عن عاصم في الشواذ: غشاوةً، بنصب التاء، و ال يقرأ بجميع ذلک[7]

خب مگر عاصم از سبعه نیست؟! خب اینکه منافاتی ندارد. عاصم در قرائت متواترش همین است. اما «روی عن عاصم»؛ به صرف اینکه عاصم هست که میزان نیست. چون این روایت از عاصم شاذ است، «لایقرأ». شهید هم همین را میخواهند بگویند. میگویند ما که میگوییم قرائت سبعه، قرائت سبعه باید متواتر باشد. «فان بعض ما نقل عن السبعه شاذ». توضیحاتی که در این چند هفته دادم، به گمانم توضیحات مصداقی خیلی خوبی بود. بعداً هم اینها را مدام تکرار میکنیم.

جلسه قبل مثالی را در تفاوت روشن ازسبع صغری وسبع کبری عرض کردم. عشر را هم کاری ندارم. در خود سبع است. آن استاد فرموده بود اگر بخواهید طبق سبع صغری و طرق تیسیر و شاطبیه بروید، مجاز نیستید که در نماز بخوانید؛ اگر سوره مبارکه یوسف را خواندید، بگویید «و قالت هئتُ لک». چون در سبع صغری ما «هئتُ» نداریم. چرا؟ چون از قراء سبعه، دو نقل از ابن عامر آمده است. یکی «هیتَ» بود که ابن زکوان نقل کرده بود. یکی را هم حلوانی نقل کرده بود که «هئتَ» بود. حلوانی در طریق شاطبیه و تیسیر بود. این سبع صغری بود. پس طبق سبع صغری شما مجاز نیستید که «هئتُ» بخوانید. اما اگر به سبع کبری آمدید. یعنی به کتاب النشر آمدید. النشر غیر از حلوانی که از هشام نقل میکند که راوی از ابن عامر است، از طریق داجونی نقل میکند که در سبع کبری هست ولی در سبع صغری نیست. از طریق داجونی «هئتُ» را نقل میکند. کسی که تنها اجازه قرائات سبع شاطبیه را دارد، مجاز نیست که «هئتُ» بخواند. اما کسی که طیبه النشر را از اساتیدش اجازه دارد،«هئتُ» را از طریق داجونی برای همین قراء سبعه میخواند. الآن روایت داجونی طبق النشر، شاذ نیست. طبق النشر قرائت متواتر است. کسانی مثل شهید اول که النشر را متواتر میدانند، میگویند که میتوانید بخوانید؛ به قرائت قراء سبعه.

شاگرد: طبق اصطلاح شاذ قرائاتی که مخالف مصحف است، نیست؟

استاد: نه، این یکی از اصطلاحاتش است. برای اصطلاحات شاذ من چندین صفحه ایجاد کردم.

شاگرد: سه شرطی که در النشر از موافقت با مصحف، سند داشتن، اعراب عربی باشد،... .

استاد: به قرائتی که سندش صحیح نیست، شاذ میگوید. میگوید موافق با مصحف است، اما سند ضعیف است و در متواتر هم نقل نشده است. میگوید «لایقرأ به». این واضح است. شاذ استعمالات متعددی در طول تاریخ داشته است.

علی ای حال در فرمایش این اجله وقتی شاذ گفته میشود، مقصود همین است. یعنی از طرق عشر صغری و کبری، سبع صغری و کبری بیرون است، ولی از سبع و عشر است. این شاذ است که سند درستی ندارد. نه اینکه به این معنا باشد که جزء اینها است ولی شاذ است. اصلاً مقصود شهید این نیست.

جلسات قبل عرض کردم، برای ذهن من طلبه قسم خوردنی شده است که منظور شهید ثانی این نیست که در تیسیر و النشر شاذ است. اصلاً مقصود ایشان این نیست. نزد ایشان این روش بوده است. خب ایشان باید تذکر کلاسی بدهند که بدان! من که گفتم سبع مشهور متواتر است، هر چیزی که از اینها نقل شده متواتر نیست. تمام. این فضا از صاحب مدارک به این خاطر

است که متمحض در تیسیر و شاطبیه بوده‌اند. لذا هم عشر را قبول نکردند. آنها هم ناراحت شده بودند که یعنی چه که می‌گویی بعضی از سبع، شاذ هستند! این جدا مشکل است. این چه حرفی است که بگویی شاذ است!

عبارت صاحب ذخیره جالب است. ایشان همین را می‌آورند:

> فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بها قال الشيخ أبو علي الطبرسي في تفسيره الكبير الظاهر من مذهب الإمامية انهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء بينهم من القراءات الا انهم اختاروا القراءة بما جاز بين القراء وكرهوا تجويد قرائة منفردة...**[8]**

«فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم»؛ این کلمه شاذ، صاحب ذخیره را بر آشفته می‌کند. یعنی سبعه و شاذ؟! خب ما چه کار کنیم؟! ایشان شجاعت علمی و فقاهتی به خرج می‌دهند. عجیب هم هست که ایشان چطور خودشان را قانع کرده‌اند. می‌فرمایند:**«لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بها»**؛ شاذ باشد، خب باشد. ایشان می‌گویند وقتی ما اجماع داریم دیگر شاذ به چه معنا است؟! کار را به این صورت جلو برده‌اند. یعنی تصور ایشان کاملاً سراغ قراء سبعه رفته و بعد می‌گویند برخی می‌گویند در آنها شاذ هست! می‌فرمایند: **«لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بها»**؛ یعنی و ان کان شاذا، و حال آنکه مقصود شهید اصلاً این نیست. شهید می‌گویند وقتی شاذ است، نمی‌توانید بخوانید. صریح مقاصد العلیه بود. فرمودند چون در قرائات سبع، شاذ و متواتر داریم، شما تنها باید متواتر را بخوانید. نه اینکه شاذ را بخوانید. خب ببینید در این فضا صاحب ذخیره از کلمه شاذ ناراحت می‌شوند. ولی از آن دست بر نمی‌دارند، حال که گفتید شاذ است، ما از اجماع و لاخلاف صرفنظر کنیم.

کلام صاحب مدارک مهمتر است. چرا؟ چون کلام ایشان در سه مرحله طی شده است. صاحب مدارک ابتدا میخ این را می‌کوبند که باید کلمه به کلمه نماز را درست بخوانیم.

«وجب الإتيان بالإعراب المتلقى عن صاحب الشرع»؛ یعنی اعراب باید از صاحب شرع تلقی شده باشد. نه هر چه خوب بود بخوانیم. بعد جلوتر می‌برند:**«و قال: إن ذلك قول علمائنا أجمع ...و لا يخفى أن المراد بالإعراب هنا ما تواتر نقله في القرآن، لا ما وافق العربية»**؛ در مرحله اول میخ قطعیت قرآن و لزوم تواتر آن در نماز را می‌کوبند. سه مرحله است. مرحله اول این میخ را می‌کوبند.

«لأن القراءة سنة متبعة»؛ قرائت قرآن هر چیزی که به ذهنت آمد نیست. باید متلقی از صاحب شرع باشد. این گام اول است. صاحب مدارک چه کار کردند؟ می‌خواهم بگویم که چرا از کلمه شاذ برآشفته می‌شوند. اول میخ این را می‌کوبند که قرائت در نماز باید قطعی باشد.

در گام دوم می‌فرمایند:**«و قد نقل جمع من الأصحاب الإجماع على تواتر القراءات السبع»**؛ معلوم است که می‌پذیرند. در این هیچ مشکلی ندارند. خب عشر چه؟**«و حكي في الذكرى عن بعض الأصحاب أنه منع من قراءة أبي جعفر، و يعقوب، و خلف، و هي كمال العشر. ثم رجح الجواز لثبوت تواترها كتواتر السبع»**؛ این حرف شهید را می‌گویند و حال می‌خواهند اشکال کنند. می‌گویند: محقق ثانی فرموده‌اند حرف شهید کمتر از اجماع منقول نیست.

«**قال المحقق الشيخ علي- رحمه اللّه- بعد نقل ذلك: و هذا**»؛ ادعای شهید در تواتر عشر،«**ال يقصر عن ثبوت الإجماع بخبر الواحد، فتجوز القراءة بها**». شهید ثانی هم گفتند خوب است. ایشان هم قبول کردند. اما صاحب مدارک می‌گوید:«**و هو غير جيد**»؛ این حرف درست نیست. به صرف اینکه شهید گفته اند عشر متواتر است، تواترش ثابت نمی‌شود. در سبع اجماع دارید اما در عشر تنها یک نفر می‌گوید که متواتر است. اما استدلال ایشان چیست؟«**لأن ذلك رجوع عن اعتبار التواتر**»؛ این یعنی گام اول. در گام اول میخ این را کوبیدند که چه نمازی قاعده اشتغال را می‌برد و برائت یقینی می‌آورد؟ آن نمازی که متواتر باشد. شما در اینجا می‌خواهید با ادعای شهید، بگویید در تواتر یک نفر هم بگوید کافی است. این رجوع از اشتراط تواتر است. چون تواتر که برای ما ثابت نشده است. تنها شهید می‌گویند. من این را قبلاً عرض کرده بودم که این رجوع نیست. بلکه فعلاً برای ما تواتر ثابت نیست. تواتر شرط واقعی یک قرائت است. شهید هم یک خبره هستند. ما به یک خبره مراجعه می‌کنیم و می‌گوییم تواتر شرط است. این خبره می‌گوید که آن شرط ما هست. این کجا رجوع از تواتر است؟! لذا در ایشان به آنها وارد نیست.

ایشان در ادامه به مانحن فیه می‌آیند:

«**و قد نقل جدي- قدس سره- عن بعض محققي القراء أنه أفرد كتابا في أسماء الرجال الذين نقلوا هذه القراءات في كلّ‌طبقة، و هم يزيدون عما يعتبر في التواتر**»؛ این را برای تأکید تواتر می‌آورند. سپس «ثم حکی» را می‌آورند که از آن برآشفته می‌شوند. «**فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم. و هو مشكل جدا**»؛ کجای آن مشکل است؟ کلمه شاذ. یعنی شما بگویید با اینکه از سبع است اما شاذ است. خب نماز بخوانیم یا نخوانیم؟ ما که نگفتیم قطعی است. نسبت به گام اولی که من گفتم مشکل است. طبق گام اول و گام دوم، عشر را نپذیرفتند، اما حال کسی می‌آید می‌گوید در سبعه هم شاذ هست. این را چه کار کنیم؟ «مشکل جدا»، یعنی این ادعا بسیار مشکل است. بعد می‌گوید:«**لكن**»؛ یعنی ما این حرف را قبول ندارید که بگویید در سبعه، شاذ هست. «**لكن المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان**»؛ یعنی همانطور که قبل گفتم سبع باوجدان متواتر هست، لذا این ادعا رد می‌شود.

این فرمایش ایشان است. روشن هم هست. کما اینکه صاحب ذخیره این کار را کردند. وقتی ایشان «فإن بعض ما نقل عن السبعة شاذ» را آوردند، فرمودند می‌خواهد شاذ باشد یا نباشد، «لكن الظاهر أنه لا خلاف في جواز القراءة بها». این فضا، خیلی فضای مهمی در اذهان این بزرگواران است.

---

[1] مفاتح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۹

[2] المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية ج۱ ص۲۴۵

[3]البيان في تفسير القرآن ج1 ص۱۵۶

[4]النشر في القراءات العشر ج۱ص۹

[5]همان ۱۰

[6]البقره ۷

[7]تفسير التبيان ج١ ص٦٣

[8]ذخيرة المعاد في شرح الإرشادج٢ ص٢٧

بررسی عبارت صاحب حدائق

حال به عبارت صاحب حدائق برگردیم. فرمایش ایشان را میخواندیم. خلاصه حرف ایشان را تا جایی که ممکن باشد، عرض میکنم. ایشان در صفحه 96 از جلد هشتم، میفرمایند:

> و علی هذا المنوال من الحکم بتواتر هذه القراءات عنه (صلی اللّٰه علیه و آله) جری کلام غیره من علمائنا فی هذه المجال، و هو عند من رجع إلی اخبار الآل (علیهم صلوات ذی الجلال) لا یخلو من الاشکال و ان اشتهر فی کلامهم و صار علیه مدار نقضهم و إبرامهم حتی قال شیخنا الشهید الثانی فی شرح الرسالة الألفیة مشیر الی القراءات السبع:فان الکل من عند اللّٰه تعالی نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ علی قلب سید المرسلین (صلی اللّٰه علیه و آله) تخفیفا علی الأمة و توهینا علی أهل هذه الملة انتهی.و فیه (أولا)...[1]

«و علی هذا المنوال من الحکم بتواتر هذه القراءات عنه (صلی اللّٰه علیه و آله) جری کلام غیره من علمائنا فی هذه المجال»؛ مطلب خوبی است که صاحب حدائق میگویند. اینکه مقصود همه علماء ما از تواتر، تواتر الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است. درست هم هست. در فضای بحث واضح است. فقط بعد شروع به اشکال کردن میکنند. «و فیه اولاً...، ثانیاً... ثالثاً».

در «ثانیاً» فرمودند که فخر رازی اشکال کرده است. گفته اینها به هم اشکال میگیرند، درحالیکه اگر متواتر بود که به این صورت به هم اشکال نمیگرفتند. پس معلوم میشود که متواتر نیست. قبلاً بحث فخر رازی را مفصل آوردیم.

> و الجواب عن ذلک- بما ذکره شیخنا الشهید الثانی الذی هو أحد المشیدین لهذه المبانی و هو ما أشار إلیه سبطه هنا من انه لیس المراد بتواترها ان کل ما ورد متواتر بل المراد انحصار المتواتر الآن فی ما نقل إلا من القراءات فان بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غیرهم کما حققه جماعة من أهل هذا الشأن. انتهی- منظور فیه من وجهین (أحدهما) ما ذکره سبطه فی الجواب عن ذلک من ان المتواتر لا یشتبه بغیره کما یشهد به الوجدان فلو کان بعضها متواترا کما ادعاه لصار معلوما علی حدة لا یشتبه بما هو شاذ ندر کما ذکره و الحال ان الأمر لیس کذلک.
>
> و (ثانیهما) ما ذکره فی شرح الألفیة مما قدمنا نقله عنه فان ظاهره کون جمیع تلک القراءات مما ثبت عن اللّٰه عز و جل بطریق واحد و هو ما ادعوه من التواتر[2]

«و الجواب عن ذلک»؛ صاحب حدائق دو جواب میدهند. یکی عبارت نوه شهید ثانی، صاحب مدارک را میآورند. میگویند **«منظور فیه من وجهین (أحدهما) ما ذکره سبطه فی الجواب عن ذلک»**؛

این جواب که اینها متواتر هستند ای نیستند.**«من ان المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان فلو كان بعضها متواترا كما ادعاه»**؛ یعنی جد ایشان شهید ثانی،**«لصار معلوما علی حدة»**؛ شهید در مقاصد از فخر رازی جواب داده‌اند. درحالی‌که اصلاً به جواب او ربطی ندارد. شهید گفتند «ما نقل عن السبعه» دو جور است، متواتر و شاذ. می‌گویند جوابش این است تفاوت شاذ و متواتر معلوم می‌شود. شما نمی‌توانید بگویید بعضی از آنها شاذ است و برخی دیگر متواتر است. خب فرق اینها که معلوم است. اما ایشان می‌گویند نه. جواب صاحب مدارک این شد:**«لا يشتبه بما هو شاذ ندر كما ذكره و الحال ان الأمر ليس كذلك»**؛ یعنی متواتر از غیر متواتر جدا نیست. پس دیگر ثابت شد که متواتر نیست. درحالی‌که صاحب مدارک نمی‌خواهند این را بگویند. با این توضیحاتی که عرض کردم، روشن است که صاحب مدارک از جدشان جواب ندادند که بخواهند از فخر رازی و اشکال او دفاع کنند. ایشان می‌گویند اجماع است. صدر و ذیل عبارتشان روشن بود.

جواب دوم، جوابی است که خود شهید به خودشان می‌دهند.

«و (ثانيهما) ما ذكره في شرح الألفية مما قدمنا نقله عنه فان ظاهره كون جميع تلك القراءات مما ثبت عن اللّٰه عز و جل بطريق واحد و هو ما ادعوه من التواتر»؛ شهید فرمودند «ان الکل مما نزل بها الروح الامین». پس اینکه شما می‌گویید «بعض ما نقل عن السبعه شاذ»، خودتان جواب خودتان را می‌دهید. می‌گویید همه اینها از ناحیه خدا آمده. اگر همه آنها از ناحیه خدا آمده، چطور می‌گویید برخی از آنها شاذ و مشکوک فیه است؟!

صاحب مفتاح الکرامه فرمودند: مشکلتر این است که شهید این دو را در یک کتاب پشت سر هم می‌گویند. یک بار می‌گویند بعض از سبعه شاذ است. بعد هم گفته اند «الکل مما نزل» است. بعد هم می‌گویند حتماً باید بالمتواتر نماز بخوانید و به شاذ درست نیست.

یک جمله کوتاهی را می‌گویند که دیروز و امروز داشتم به آن فکر می‌کردم. این مباحثه بیش از هفت سال طول کشیده است. در روزهای اول، من این عبارت صاحب مفتاح الکرامه را دیدم. مفتاح الکرامه را به اینجا آوردم و خواندیم. به‌صورت مروری عرض کردم. آن چه که من فکر می‌کردم، به این صورت بود؛ همان زمان حال خودم یادم هست. می‌گفتم صاحب مفتاح الکرامه چه تصوری داشتند که بین این دو می‌گویند «و الجمع بینهما ممکن». خب چطور ممکن است؟! «فان بعض ما نقل عن السبعه شاذ». صریحاً می‌گویند. آن جا هم می‌گویند «کل مما نزل». این‌که چطور جمع کنیم، وجه جمعش هنوز روشن نبود. روزهای اولیه مباحثه بود. همانطور که عرض کردم، این مباحثه ما از زیر صفر شروع شده بود.

صفر آن جایی است ک در این فضا چیزی بلد نیستیم وشروع می‌کنیم. به این می‌گویند شروع از صفر. اما در فضای حوزوی مطالبی که شنیده بودیم، ضد این حرفها بود. درست در اینها بود. از مطالبی که در اینها است، شروع کردیم و با این ذهنیتها جلو آمدیم. آن روز گفتیم چطور می‌گویند «و الجمع بینهما ممکن». لذا در التمهید عبارت مفتاح را آوردند و گفتند بی خود می‌گویید «و الجمع بینهما ممکن»، بلکه «لایمکن الجمع بینها». اما بحمد الله تعالی الآن برای ما روشن است که مقصود شهید چیست. صدر و ذیل عبارت المقاصد العلیه هیچ تهافت و تنافی ای با هم ندارند. روشن و آشکار است.

> و بالجملة فإنه لو كان هنا شيء متواتر من هذه القراءات في الصدر الأول أعني زمن أولئك القراء أو كلها متواترة لم يجز هذا التعصب الذي ذكره الرازي بين أولئك القراء في حملكل منهم الناس على قراءته و المنع من متابعة غيره، و هذا

> كما نقل عن النحويين من التعصب من كل منهم في ما ذهب اليه و نسبة غيره إلى الغلط مع أنهم الواسطة في النقل عن العرب و مذاهبهم في النحو كاشفة عن كلام العرب في تلك المسائل. و الاشكال الذي ذكره الرازي ثمة جار أيضا في هذا المقام كما لا يخفى على ذوي الأفهام**[3]**

«و بالجملة فإنه لو كان هنا شيء متواتر من هذه القراءات في الصدر الأول أعني زمن أولئك القراء أو كلها متواترة لم يجز هذا التعصب الذي ذكره الرازي بين أولئك القراء في حمل كل منهم ؛ یکی می‌گوید قرائت من درست است و دیگری می‌گوید قرائت من.«**على قراءته و المنع من متابعة غيره**». صاحب مفتاح الکرامه که گفتند. ببینید چقدر زیبا می‌گویند: «نعم يتجه المنع إن كان المرجّح لإحداهما يمنع من الاخر و لم يسمع ذلك إلّا من الرازي و ظاهرهم الاتفاق على خلافه[4]»؛ این جواب مفتاح الکرامه بود که همه اینها را حل می‌کرد. شما می‌گویید که هر کسی روی قرائت خودش تعصب داشت، درحالی‌که ایشان می‌گویند اتفاق است که چنین چیزی نبوده است.

فخر رازی از کسانی است که در طبقه مقرین نیست. فلسفه، منطق بلد است و تفسیر هم نوشته است. اما در فضای اقراء مقری نبوده است. به نظرم کل طبقات القراء را دیدم. در یکی دو جا، آن هم نه در طبقات، اسمش آمده بود. به‌عنوان اینکه شاگرد فلانی بوده و امثال این. زمخشری مقری نبوده، فخر رازی مقری نبوده. اینها در سلسله اقراء، درسش را نخوانده بودند. بعد شروع می‌کنند به اینکه «یمنع بعضه من الاخر».

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج۸، ص: ۹۶

[2]همان ص:۹۷

[3]همان

[4]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۹

تبیین جمله « ان ورشا لما تعمق فی النحو اتخذ لنفسه مقرا»

ان شالله ذیل اشکالات آنها را بررسی می‌کنیم. صفحه‌ای هم باز کردم. اشکالاتی هست که باید بررسی نقلی شود. در جلسه قبل هم که از آن استاد مطلبی را نقل کردم، یکی از حرفهایی که از او نقل شد، «ان ورشا لما تعمق فی النحو اتخذ لنفسه مقرأ[1]»؛ یعنی وقتی در نحو بالا رفت، شروع کرد برای خودش یک قرائتی را در بیاورد. ایشان به این صورت معنا کردند. درحالی‌که اصلا منظور این نیست. «اتخذ لنفسه مقرا» یعنی مقام اختیار پیدا کرد. همانی که ابن مجاهد در مقدمه السبعه می‌گوید. می‌گوید هر کسی حق ندارد امام و صاحب اختیار در قرائت بشود. لذا همان جا وقتی در ورش شک داشتند که می‌تواند باشد یا نه، راوی می‌گوید من نزد ورش رفتم، فهمیدم که «ان ورشا لما تعمق فی النحو اتخذ لنفسه مقرأ»، رفتم به او قید کردم و گفتم آقای ورش من می‌خواهم تنها نافع را به من اقراء کنی. آن هایی که برای خودت است را نگیر. اگر برای خودش بود و از خودش در آورده بود که اصلا اعتنا نمی کردند. یعنی چه که کلام خدا را تغییر بدهد و از جیب خودش در بیاورد! همه اینها معلوم بود. فضای آنها معلوم بود. می‌گوید «ورش اتخذ مقرأ»، یعنی می‌توانست مختار داشته باشد.

«و هذا كما نقل عن النحويين من التعصب من كل منهم في ما ذهب اليه و نسبه غيره إلى الغلط مع أنهم الواسطة في النقل عن العرب»؛ خود نحات کلام عرب را برای ما می‌گویند، اما به این صورت اختلاف می‌کنند.**«و الاشكال الذي ذكره الرازي ثمة»؛** ثمه یعنی در تعصب قراء.**«جار أيضا في هذا المقام كما لا يخفى على ذوي الأفهام»**؛ یعنی تعصب نحات. اگر اداتان باشد در صفحه پنجم جزوه، فرمودند:

> قلت: قد يستأنس لذلك بما نراه من النحويين من نسبة بعضهم بعضا إلى الغلط مع أنّهم الواسطة في النقل عن العرب و مذاهبهم في النحو كاشفة عن كلام العرب في تلك المسائل و الإشكال الذي ذكره جار في ذلك أيضا فتأمّل، و سيأتيك التحقيق[2]

همین عبارت دقیق است، ولی آخر کار صاحب مفتاح فرمودند: «فتامل». من یادم نیست که در اینجا از آن چه بحث کردیم. اگر شما اداتان هست، بفرمایید. آن وقت من ندیدم که این «فتامل» ناظر به حرف صاحب دقائق است. یعنی صاحب دقائق مطلب را گفته اند، «فتامل» آن برای صاحب مفتاح الکرامه است. یعنی این تنظیر را قبول ندارند. شاید وجهش را عرض کردم.

[1]فدكيه؛ غاية النهاية في طبقات القراء (٢/ ٤٠٢)؛ وقال أبو بكر بن سيف: سمعت الأزرق يقول: إن ورشا لما تعمق في النحو اتخذ لنفسه مقرأ يسمى مقرأ ورش, فلما جئت لأقرأ عليه قلت له: اي أبا سعيد إني أحب أن تقرئني مقرأ نافع خالصا وتدعني مما استحسنت لنفسك

[2]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)ج٧ ص٢١٩

«یجیء من اختلاف الرواة» ناظر به اختلاف قبیح نه اختلاف قرائات حسن

> (ثالثا) و وه العمدة ان الوارد في أخبارنا يدفع ما ذكروهفروی ثقة الإسلام في الكافي عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: «ان القرآن واحد نزل من عند الواحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة».و روی فيه أيضا في الصحيح عن الفضيل بن يسار قال: «قلت لأبي عبد اللّه (عليه السلام) ان الناس يقولون نزل القرآن على سبعة أحرف؟ فقال كذبوا أعداء اللّه و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد».قال المحدث الكاشاني في كتاب الصافي بعد نقل الخبرين المذكورين: و المقصود منهما واحد و وه ان القراءة الصحيحة واحدة إلا انه (عليه السلام) لما علم انهم فهموا من الحديث الذي رووه صحة القراءات جميعا مع اختلافها كذبهم. انتهى.[1]

اشکال سوم که اشکلی عمده به حرف اصحاب است که بر تواتر اجماع نقل کرده‌اند، این است: **«ان الوارد في أخبارنا يدفع ما ذكروه»**؛ اجماع بر تواتر قرائات الی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را روایات دفع می‌کند.

«فروی ثقة الإسلام في الكافي عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: «ان القرآن واحد نزل من عند الواحد و لكن الاختلاف يجيء من قبل الرواة»؛ ما از این روایت بحث کردیم. در یک کلمه عرض کنم؛ این روایت اختلاف را مذمت می‌کند. و حال آنکه قرائاتی که علماء این همه سراغش می‌روند، شیخ الطائفه و مرحوم طبرسی در تفسیرشان منعقش کرده‌اند. گفته اند اختلاف سه جور است. اختلاف تناقض، تفاوت و اختلاف در تلاوت؛ و وه ما تلائم في الحسن، کله حق و کله صواب. علماء بزرگی که این اجماع را نقل کرده‌اند تصریح کرده‌اند که اختلاف التلاوه، اختلاف حُسن است. اما این روایت اختلاف را اختلاف قبح می‌گوید. معلوم می‌شود این روایت با آن چه که علماء از تلاوت حسن می‌دانند، دو باب است. یعنی این حرف شما در آنها نمی‌شود. خود مجمعین می‌گویند آن چه که ما بر آن اجماع کرده‌ایم حسن است. روایاتی که شما می‌آورید، می‌گوید که آن کار قبیح است. خب باید ببینیم در چه فضای است. اگر آنها می‌گویند حسن است، اگر می‌گویند قبیح است، ناظر به دو مورد می‌شود که بحث آن را قبلاً عرض کرده بودم. صفحه بلند بالایی هم در فدکیه هست.

«و روی فيه أيضا في الصحيح عن الفضيل بن يسار قال: «قلت لأبي عبد اللّه (عليه السلام) ان الناس يقولون نزل القرآن على سبعة أحرف؟ فقال كذبوا أعداء اللّه و لكنه نزل على حرف واحد من عند الواحد»؛ این هم همانی است که عرض کردم. روشن‌ترین

دلیل برای مقصود از «کذبوا اعداء الله» فتوای ابوحنیفه به این است که می‌توانید اختیارا نماز را به فارسی بخوانید. چرا؟ به‌خاطر اینکه در روایت آمده «نزل القرآن علی سبعه احرف». خب وقتی سبعه احرف را به این معنا می‌گیرد که شما می‌توانید فارسی بخوانید، مرادف بخوانید، و در کل مقصود قرآن باشد، حضرت هم می‌فرمایند «کذبوا اعداء الله». شاهد روشن است که مراد آن است. لذا حضرت دنبال آن آوردند. و الّا کافی بود که بفرمایند «ولکنه نزل علی حرف واحد». چرا فرمودند «من عند الواحد»؟ یعنی می‌خواهند بگویند ابوحنیفه که این فتوا را می‌دهد، سبعه احرف را به این صورت معنا می‌کند، نزل من عنده است.

«قال المحدث الكاشاني في كتاب الصافي بعد نقل الخبرين المذكورين: و المقصود منهما واحد و هو ان القراءة الصحيحة واحدة»؛ قرائت صحیحه یکی است. مقدمه صافی را مفصل خواندیم. مختار خودشان را هم گفتند. گفتند بهترین قرائت را چه می‌دانم؟ آن آقا که در جلسه بود، فرمودند واقعاً دارید از روی صافی می‌خوانید؟! همینطور هم هست. اگر شما فرمایش مرحوم فیض را در اینکه می‌گویند بهترین قرائت کدام است، ببینید، تعجب می‌کنید که آیا واقعا عبارت فیض را می‌خوانید!

> أقول: لعل كلامه (عليه السلام) في آخر الحديث انما وقع على سبيل التنزل الرعاية لربيعة الرأي حيث انه معتمد العامة في وقته تالفيا لما قاله في حق ابن مسعود و تضليله له مع انه عندهم بالمنزلة العليا سيما في القراءة و إلا فإنهم (عليهم السلام) لا يتبعون أحدا و انما هو متبوعون لا تابعون[2]

«أقول: لعل كلامه (عليه السلام) في آخر الحديث انما وقع على سبيل التنزل»؛ اینکه حضرت فرمودند «ولکن نحن نقرأ»، از این باب بوده که آنها ناراحت نشوند. حضرت به ابن مسعود تند شدند و بعد دنباله اش تقیه کردند.

> ثم اعلم ان العامة قد رووا في أخبارهم ان القرآن قد نزل على سبعة أحرف كلها شاف واف و ادعوا تواتر ذلك عنه (صلى اللّه عليه و آله) و اختلفوا في معناه إلى ما يبلغ أربعين قولا أشهرها الحمل على القراءات السبع.
>
> و قد روى الصدوق (قدس سره) في كتاب الخصال بإسناده إليهم (عليهم السلام) قال: «قال رسول اللّه (صلى اللّه عليه و آله) أتاني آت من اللّه عز و جل يقول ان اللّه يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد فقلت اي رب وسع على أمتي فقال ان اللّه يأمرك أن تقرأ القرآن على سبعة أحرف».
>
> و في هذا الحديث ما يوافق خبر العامة المذكور مع انه (عليه السلام) قد نفى ذلك في الأحاديث المتقدمة و كذبهم في ما زعموه من التعدد، فهذا الخبر بظاهره منافٍ لما دلت عليه تلك الأخبار و الحمل على التقية أقرب قريب فيه [3]

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج۸، ص: ۹۸

[2]همان

[3]همان

بیان صاحب حدائق در تقیه ای بودن اجماع بر جواز قرائات و نقد آن

ذیل صفحه نود و نه میرویم؛

> ثم ان الذي يظهر من الأخبار أيضا هو وجوب القراءة بهذه القراءات المشهورةالاستصلاح و التقية.

«**ثم ان الذي يظهر من الأخبار أيضا هو وجوب القراءة بهذه القراءات المشهورة**»؛ چیزی است که نمیتوانند آن را کاری بکنند. هر کسی در این فضا بیاید، نمیتواند این را کاری بکند. لذا این «ثم» فصل جدیدی است. جناب صاحب حدائق این اجماع را میخواهید چه کار کنید؟ میگویند:

«**ثم ان الذي يظهر من الأخبار أيضا**»؛ که شیخ الطائفه هم فرمودند.«**هو وجوب القراءة بهذه القراءات المشهورة**»؛ یعنی وجوب قرائت به آنی که میدانیم بخش حسابی آن از غیر خدا است. نعوذ بالله! «وجوب القرائة»؛ اخبار گفته اند که واجب است قرائت کنید به قرا مشهور. یعنی خودت حق نداری از جیب خودت بیاوری. بلکه اگر عاصم از جیب خودش به خدا نسبت داده، قرائتش واجب است. اما اگر خودت بخواهی بر نهج عربی بگویی، صحیح نیست.

خب حالا اگر وجوب القرائه هست، چه میشود؟ میفرمایند:

«لا من حيث ما ذكروه»؛ نه آن چه که اصحاب گفته اند،«من ثبوتها و تواترها عنه صلى اللّٰه عليه و آله»؛ روایات که خلاف این است. پس از چه حیثی است؟«بل من حيثالاستصلاح و التقية»؛ صلاح دانستهاند که مماشات کنند. میگویند هر چه که این هفت نفر خواندهاند شما هم بخوانید. واجب هم هست. «و التقية»؛ بهخاطر تقیه.

در فدکیه صفحهای هست، شواهدی که این اجماع برای تقیه نیست، مفصل آمده است. جالب این است که در خود این حدائق، در صفحه ۱۰۵ میفرمایند:

> لا خلاف بين الأصحاب في أن البسملة آية من الفاتحة و من كل سورة تجب قراءتها معها ما عدا سورة براءة، و عليه تدل الأخبار المتكاثرة[1]

یعنی می‌گویند نزد شیعه واضح است که بسم الله جزء سوره است و اگر آن را نخوانید همه نمازتان باطل است. خب تقیه کجا رفت؟! چطور در «ملک» و «مالک»، تقیه و استصلاح است که همه علماء مجبور باشند دو نماز بخوانند؟! اما در بسم الله تقیه و استصلاح نبود که شیعه محکم بگوید حق ندارید بسم الله را ترک کنید؟! شما چطور تقیه را مطرح می‌کنید درحالی‌که در مسأله بعدی خلاف تقیه واضح را می‌آورید؟! ببینید تا آخر همه محکم جلو می‌روند.

صاحب مفتاح الکرامه می‌گویند چاره‌ای ندارم که بگویم این یک نحو استثناء است. «یجوز القرائة بالقرائات السبع الا ّ فی بسمله». چرا این را می‌گویند؟ به‌خاطر این‌که بین قراء سبعه این اختلاف ثابت است. برخی بسم الله را می‌خوانند و برخی نمی‌خوانند. اتفاقا یکی از اشکالات سنگین در تواتر قرائات سبع همین است. یعنی اگر قرائات سبع متواتر است، پس چطور برخی از آن‌ها بسم الله را می‌اندازند؟! نزد شیعه همه واضح است که نمی‌شود آن را انداخت. یک بحث خیلی خوب و سنگینی است که باید چند جلسه از آن صحبت کنیم. شواهد مفصلی دارد. اشکال آن هم در بدو کار سنگین است. به نظرم وقتی جلو می‌رویم هیچ مشکلی هم ندارد.

شاگرد: فرق بسم الله با بحث ما شاید این باشد که در بسم الله یک فرع فقهی مطرح می‌شود ولی آن جا یک بحث کلی‌تر است و راجع به قرآن است. لذا اگر بخواهند در آن جا با عامه در بیافتند مئونه بیشتری می‌خواهد، تا جایی که ناظر به فرع فقهی باشد.

استاد: ببینید در خصوص فاتحه که می‌خواهید نمازتان درست بشود، چه می‌گویید؟! اصلا ً قبول داریم که کل قرآن مماشات است؛ هر چه که شما می‌خوانید ما هم می‌خوانیم. اما نماز چطور است؟ «ملک» و «مالک»؛ علی الفرض یکی از آن‌ها برای غیر خدا است. شما می‌خواهید در پستوی خانه خود بخوانید که تقیه ای هم نیست. می‌گوییم بسم الله را نخوان، نمازت باطل است، ولی می‌توانی هر کدام از «ملک» و «مالک» را بخوانی. با این‌که می‌دانیم یکی از آن‌ها برای خدا نیست.

شاگرد: مجبور هستند که عام بگویند. چون اگر مالک را به دست خود مکلفین بدهند این لو می‌رود.

استاد: مگر بسم الله را لو ندادند؟!

شاگرد: لو رفتنی منظور است که شیعه نسبت به قرآن چنین عقیده‌ای دارند. بین قرآن و فرع فقهی بسم الله یک فرقی هست.

استاد: چه فرقی است؟! حضرت محکم می‌گویند «ما لهم قاتلهم الله،عمدوا إلى أعظم آية في كتاب الله، فزعموا أنها بدعة إذا أظهروها، و هي بسم الله الرحمن الرحيم[2]»، این تقیه بود؟! کجای آن تقیه است؟! «کذبوا اعداء الله انما وه حرف واحد نزل من عند واحد»، این لسان تقیه است؟! خب باید شیعه حساس‌شوند، اگر حرف واحد بود، ما در نماز کدام یکی را بخوانیم؟ حداقل به خود ما بگویید که در پستوی خانه کلام غیر خدا را در نماز نیاوریم. درحالی‌که اصلا ً نگفته اند. تا قرن یازدهم که احدی نمی‌گوید دو نماز بخوانیم. حتی یک نفر نداریم که سؤال کرده باشد که ما دو نماز بخوانیم یا نه. اصلا ً در این‌باره مطلبی نداریم.

بعد از قرن یازدهم، تا زمان خود صاحب حدائق، نمی‌دانم «ملک» و «مالک» را چه کار می‌کردند. وقتی آن اجماع را مدام تضعیف کردند، می‌گویند الآن قاعده این است که دو نماز بخوانیم. نمی‌دانم شرح عروه مرحوم آمیرزا هاشم را سؤال کردید یا نه. بخش کتاب الصلاه ایشان را پرسیدید یا نه؟ چیزی که از آمیرزا هشام در نرم‌افزار است، یک کلمه می‌گویند؛ «قرائتهم يكون مبنيا على إجماع ال أساس له [3]». یعنی نسبت به کل این اجماع می‌گویند «ال اساس له». آقای حکیم با همین اجماع نماز را درست می‌کنند. ایشان می‌گویند «ال اساس له». بعد می‌گویند شیخنا الحائری در نماز هر دو را

می‌خوانند، بعد می‌گویند نزد من این احتیاط کافی نیست. بلکه باید دو نماز خواند.

> لان مدرك القول بأنه يجب القراءة على طبق قرائتهم يكون مبنيا على إجماع ال أساس له كما سيأتي البحث فيه في باب الصلاة عند البحث عن القراءة و لذا يجب الاحتياط في صورة الشك في الصدور إذا لم يكن على مقتضى قواعد العربية و كان شيخنا الحائري (قده) يحتاط في سورة الحمد في كلمة «مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» فيقرء تارة هكذا و اخرى يقرء «ملك يوم الدين» و ان كان هذا الاحتياط في صلاة واحدة ال يكفي عندي بل يجب ان يكون في صلوتين[4]

«**كما سيأتي البحث فيه في باب الصلاة**»؛ این قسمت در نرم‌افزار نیست. ببینیم در نوشته‌های ایشان چاپ شده یا نشده. این تحقیق خوبی است. یعنی ببینیم ایشان که فرمودند «ال اصل له»، در نماز چه کار می‌کنند. آقای آملی که دو نماز نمی‌خواندند. ما که به قم آمدیم مرحوم آمیرزا هشام در مدرس مدرسه خان نماز می‌خواندند.

علی ای حال این بیانی بود که استصلاح و تقیه این مشکلات را دارد.

---

[1]همان ۱۰۵

[2] تفسير العياشي، ج1، ص: ۲۱

[3]المعالم المأثورة،- آقامیرزا هاشم آملی- ج۴، ص: ۲۵۲؛

[4]همان

انتساب مخالفت شیخ الطائفه با اجماع اصحاب توسط صاحب حدائق

> و بالجملة فالنظر في الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى اللّه عليه و آله) انما هي واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسي في كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع في أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد. انتهى[1]

«...و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان»؛ این یکی از مهمترین جاهای حدائق است. ایشان اولین کسی هستند که به شیخ الطائفه نسبت دادهاند که شیخ تواتر را قبول نکردهاند. قبل از ایشان یک نفر نیست که این را گفته باشد. شوخی نیست سالها اصحاب ادعای اجماع کرده باشند اما یک نفر نگفته باشد که شیخ در تبیان مخالف اجماع است. احدی نگفته است. ایشان اولین نفر هستند. حتی سید نعمت الله جزایری و مجلسی اول هم نگفته اند. اینها خیلی مهم است. اول کسی که به شیخ نسبت میدهند، ایشان هستند. بعد ذیل صفحه صد و عبارت دارند:

> و كلام هذين الشيخين (عطر اللّه مرقديهما) صريح في رد ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّه عليهم) من تواتر السبع أو العشر، على ان ظاهر جملة من علماء العامة و محققي هذا الفن إنكار ما ادعى هنا من التواتر أيضا[2]

چطور صریح در رد ادعای اجماع اصحاب است، اما در این پنج-شش قرن خود اصحاب نگفته اند که شیخ با ما مخالفت کرده؟! و حال آنکه در فرع فقهی ساده به این صورت آمده؛ شما میخواهید در نمازتان سوره «والضحی» را بخوانید. امامیه میگویند «الضحی و الم نشرح» سوره واحده هستند. بیشتر اصحاب میگویند وقتی «الضحی» و «الم نشرح» در نماز میخوانید، بین آن دو بسم الله میخوانید

ای نمی خوانید؟ در عروه و رساله‌ها آمده که باید بین آن بسم الله بخوانید. اما شیخ در تبیان[3] فرموده‌اند که اصحابنا فرموده‌اند که نخوانید. اتفاقا در بحث بسم الله عرض می‌کنم. شیخ فرموده‌اند وقتی در نماز سوره «والضحی» را می‌خوانید، حق ندارید بسم الله بخوانید. باید در آن جا مفصل بحث کنیم.

ببینید این یک فرع فقهی است. استصلاح و تقیه کنار رفت؟! احدی از عامه این را نمی‌گویند. اختصاصی شیعه است. اصحاب روایت کرده‌اند که شما حق ندارید بین آن دو فاصل بیندازید. در بسم الله آن هم اختلاف است. کلام شیخ الطائفه را ببینید؛ اصحابنا در کتب مفصل می‌گویند که شیخ در تبیان می‌گوید وقتی می‌خواهید بین این دو سوره جمع کنید، بسم الله را نخوانید. پس یاد اصحاب هست که تبیان این را گفته است. اما چطور در اینجا یادشان نبود که شیخ فرموده قرآن حرف واحد است و هیچ‌کدام از این قرائات متواتر نیست؟! همه گفته اند «اجمعوا علی تواتر» اما به یاد شیخ نبودند؟!

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج8، ص: ۱۰۰

[2]همان

[3] التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (۱۰/ ۳۵۶)؛ روى اصحابنا ان أول من نشرح من الضحى سورة واحدة لتعلق بعضها ببعض ولم يفصلوا بينهما ب (بسم الله الرحمن الرحيم) وأوجبوا قراءة تهما في الفرائض في ركعة وأال يفصل بينهما. ومثله قالوا في سورة (ألم تر كيف) و (الايالف) وفى المصحف هما سورتان فصل بينهما ببسم الله.

استناد اشتباه صاحب حدائق به قول ابن جزری در وجود شاذ در سبع و تبعیت محقق خوئی از ایشان

> قال الشيخ العلامة شمس الدين محمد بن محمد الجزري الشافعي المقرئ في كتاب النشر للقراءات العشر على ما نقله بعض مشايخنا المعاصرين: كل قراءة وافقت العربية و لو بوجه و وافقت أحد المصاحف العثمانية و لو احتمالا و صح سندها فهي القراءة الصحيحة التي لا يجوز ردها و لا يحل إنكارها بل هي من الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن...و متى اختل ركن من هذه الأركان الثلاثة أطلق عليها ضعيفة أو شاذة أو باطلة سواء كانت عن السبعة أم عن من هو أكبر منهم[1]

اینها از جاهای جالب حدائق است. در آن جا چون حرف فخر رازی در این مسائل بود، گفتند «قال الامام الرازی». در اینجا هم میگویند «قال الشیخ العلامه شمس الدین». البته این بهصورت ناخودآگاه است. وقتی آدم حرف کسی را ... .

اینجا هم یکی از جاهای بسیار مهم حدائق است. بعد از صاحب حدائق چه قدر در کتب متأخر آمده است!«تأمل بربک[2]» مرحوم خوئی برای همینجا است. ایشان میگویند ما کسی بالاتر از ابن جزری داریم؟! همه او را قبول دارند. وقتی او میگوید که اینها متواتر نیست، دیگر چه میخواهید بگویید؟! برو از اهل فن بپرس. شروع اینها از فرمایش صاحب حدائق است. میگویند:

«قال الشيخ العلامة شمس ...و متى اختل ركن من هذه الأركان الثلاثة أطلق عليها ضعيفة أو شاذة أو باطلة سواء كانت عن السبعة أم عن من هو أكبر منهم»؛ دیگر بالاتر از این میخواهید؟! شاذ و باطل است، سواء کانت عن السبعه. پس ما قرائت سبعه داریم که شاذ است. ابن جزری این را میگوید. از مرشد الوجیزی هم میآورند؛ «فإن القراءات المنسوبة إلى كل قارئ من السبعة و غيرهم منقسمة إلى المجمع عليه و الشاذ[3]»؛ پس متواتر نشد. بعد میگویند: «و هو- كما ترى- صريح في ان المعيار في الصحة انما هو على ما ذكروه من الضابط لا على مجرد ورودہ عن السبعةفضلا عن العشرة[4]»؛ ورودہ را تیسیر و شاطبیه میگیرند. در ذهن ایشان این است که خوشحال هستند؛ از

اینکه ابن جزری می‌گوید که شاذ هست. این خوشحالی برای صاحب مدارک و صاحب ذخیره سنگین بود، لذا برآشفته شدند. اما برای ایشان باعث خوشحالی است. می‌گویند صریح در این است که می‌گویند شاذ هست.

> و ان العمل علی هذا الضابط المذكورمذهب السلف و الخلف فكيف يتم ما ادعاه أصحابنا (رضوان اللّٰه عليهم) من تواتر هذه السبع؟**[5]**

سبع را نقطه‌های گرفته‌اند، می‌گویند در سبع که شاذ هست، یعنی همه آنها متواتر نیست و اصحاب را در کرده‌اند. با اینکه اینها متخصص کار بوده‌اند. ایشان با این چیزی که اصلاً در فضای ذهن شریفشان نبوده، اصحاب را در می‌کنند. در «ثم یقول»؛ از حرف زمخشری موید می‌آورند. قبلا حرف زمخشری را عرض کردم. مفصل در جلسات قبل عرض کردم که احتمالاً استاد ایشان نقل به معنا کرده‌اند ای لازم گیری کرده‌اند. لذا از این در می‌شوم.

---

[1]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج۸، ص: ۱۰۱

[2]البيان في تفسير القرآنص156؛تأمل بربك. هل تبقى قيمة لدعوى التواتر في القراءات بعد شهادة هؤلاء العالم كلهم بعدمه؟ وهل يمكن إثبات التواتر بالتقليد ، وباتباع بعض من ذهب إلى تحققه من غير أن يطالب بدليل

[3]الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج۸، ص: ۱۰۱

[4]همان ۱۰۲

[5]همان

استناد صاحب حدائق به دو دسته از روایات در تواتر قرائات

> ثم أقول: و ممّا يدفع ما ادعوه أيضا استفاضة الأخبار بالتغيير و التبديل في جملة من الآيات من كلمة بأخرى زيادة على الأخبار المتكاثرة بوقوع النقص في القرآن و الحذف منه كما هو مذهب جملة من مشايخنا المتقدمين و المتأخرين
>
> [1]

این بخش پایانی صاحب حدائق است لذا مهم است. دو بخش است. اگر زنده بودیم بخش دیگر را باید حلی جواب بدهیم. یکی این است که می‌گویند: «**و ممّا يدفع ما ادعوه**»؛ غیر از روایات خاصه و مطالبی که گفتم، دو عنصر بسیار مهم دیگری داریم که ادعای اصحاب را در اجماع تواتر در می‌کند. آن دو تا چیست؟ یکی روایاتی است که در یک آیه، به‌خصوص حرف می‌زند. و بر خلاف تواتر سبع و قراء سبعه، امام می‌گویند که این قرائت درست است. شروع به شاهد آوردن می‌کنند.

«**ممّا يدفع ما ادعوه أيضا استفاضة الأخبار بالتغيير و التبديل في جملة من الآيات من كلمة بأخرى**»؛ یعنی روایاتی است که به‌خصوص از یک آیه و قرائت در آن نام می‌برد.

دومی چیست؟ «**زيادة على الأخبار المتكاثرة بوقوع النقص في القرآن و الحذف منه كما هو مذهب جملة من مشايخنا المتقدمين و المتأخرين**»؛ می‌گویند اخبار بسیاری هست که می‌گوید از قرآن کم شده است. این غیر از روایتی است که امام آیه‌ای که در مصحف ما می‌باشد را توضیح می‌دهند.

بعد این دو دسته از روایات را باز می‌کنند. دسته اول را به‌خوبی باز می‌کنند. یعنی روایاتی را می‌آورند که امام علیه‌السلام نسبت به آیه‌ای که در مصحف ما هست، قرائت دیگری را تعیین می‌کنند. دوم، روایاتی است که می‌گوید آیاتی در قرآن بوده که در مصحف شما نیست. هر دو این‌ها دلالت می‌کند که اگر این‌ها متواتر بود، ممکن نبود امام علیه‌السلام قرائتش را عوض کنند. یا اگر متواتر بود نمی‌شد بخشی از آن نیاید و حذف شود.

شاگرد: ایشان تحریف را هم می‌پذیرند؟

استاد: نسبت به تحریف می‌فرمایند:

>

> و اما اخبار القسم الثاني فهي أكثر و أعظم من ان يأتي عليها قلم البيان في هذا المكان، و اللازم اما العمل بما قالوه من ان كل ما قرأت به القراءة السبعة و ورد عنهم في أعراب أو كلام أو نظام فهو الحق الذي نزل به جبرئيل (عليه السلام) من رب العالمين على سيد المرسلين، و فيه در لهذه الأخبارعلى ما هي عليه من الصحة و الصراحة و الاشتهار و هذا مما ال يكاد يتجرأ عليه المؤمن باللّه سبحانه و رسوله (صلى اللّه عليه و آله) و الأئمةالاطهار (عليهم السلام) و اما العمل بهذه الأخبار و بطلان ما قالوه و هو الحق الحقيق بالاتباع لذوي البصائر و الأفكار. و اللّه العالم.

باید از این دو مفصل صحبت کنیم. یکی از روایاتی که راجع به آیه‌های خاص که در مصحف هست، صحبت می‌کنند. یکی هم نسبت به روایاتی است که در مورد آیه‌های صحبت می‌کنند که اصلاً در قرآن نیست. آیه و سوره ای کلاً نیامده است. جواب حدیثی که ما نسبت به اینها داریم چیست؟ و باید ببینیم ادله ای که ایشان فرمودند «اما و اما» سر می‌رسد ای نه. صاحب حدائق طوری می‌فرمایند که به ای عبارتی که در مراسلات بود افتادم. می‌گویند اگر می‌خواهی مؤمن بالله باشی، چاره‌ای نداری که از اصحاب فاصله بگیری.

---

[1]همان

تشابه عملکرد صاحب حدائق و علامه مجلسی درمساله تحریف

شاگرد: خودشان را گیر بحث تحریف نمی اندازند؟

استاد: ظاهرش این است که مانند مرحوم مجلسی رفتار کرده‌اند. در محدثین متأخر مرحوم مجلسی و صاحب حدائق مشکلی ندارند. تنها کسی که اشکال کرد و از محدثین هم بود، مرحوم فیض بودند. مرحوم فیض در علم الیقینی گفتند که نمی‌توان این‌ها را پذیرفت. مرحوم مجلسی در مرآه العقول حرف جناب فیض را آورده‌اند؛ فرموده‌اند «فان قیل» اما بعد جواب نداده‌اند. از چیزهایی است که مکرر عرض کرده‌ام، کسی نسخه ای از مرآه العقول پیدا کند تا ببینیم با اینکه مرحوم مجلسی گفته اند از متواترات است، از واضحات است و در هیچ بابی تواتری به این صورت ندارید، پس چرا جواب فیض را ندادید؟! لذا «ان قلت» هست اما «قلت» آن نیست. در ذهنتان باشد که نسخه ای از مرآه العقول را ببینیم که این جواب باشد. خلاصه شما که می‌گویید این اخبار ثابت است و آن را اثبات می‌کند، پس جواب مرحوم فیض چه می‌شود؟

فیض فرمودند وقتی قرار شد آن قطعیت به هم بخورد، دیگر نمی‌شود یک جا بگویید که در اینجا احتمالش نیست. حرف خیلی روشنی است. لذا در کل قرآن نمی‌توانید بگویید ظاهر آیه در اینجا کذا است. این را فیض فرمودند. مطلب قوی و درستی هم هست. مرحوم مجلسی برای اینکه جواب ایشان را بدهند، فرمودند «ان قلت» اما «قلت» را ندارند. معاصر هم بودند. با فاصله کمی. وفات مرحوم فیض نود است و مرحوم مجلسی بیست سال بعدش است. لذا در «ان قلت» حرف فیض را آوردند اما جواب ایشان را ندادند. ما پیدا نکردیم. حال شما ببینید و اگر پیدا کردید به ما هم بفرمایید.

با این بحث‌هایی که من عرض کردم، این روایات تحریف به قدری محامل جالب و جذابی پیدا می‌کند که بعداً اگر این مبادی که فعلاً مشکل دارد، صاف شود، بالای نود و پنج درصد از روایات اصلاً به بحث نیازی ندارد. این خیلی عالی است. پر بار بودن این بحث‌ها یکی به‌خاطر این است. اینکه آدم غصه می‌خورد چرا برای این بحث‌ها همتی نمی‌شود، به‌خاطر فوائد آن است.

بررسی روایت «كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم»

شاگرد: تعبیر «حتی یقوم القائم عج» که در روایت آمده موید بحث تحریف نیست؟

استاد: نه، مرحوم حکیم جواب را دادند. حضرت فرمودند این قرائت را نخوان، «اقرأ کما یقرا الناس فسیجیء من یعلمکم کما انزل». لذا این حرف را نگفتند. یعنی «کف عن هذه القرائة»، ولو این قرائت هم از قرائاتی است که هست. ولی این را نخوان تا زمانیکه حضرت بیایند که آن وقت کما انزل را میخوانند. یکی از آنها همین است که تو الآن میخوانی و من به تو گفتم که نخوان.

شاگرد: اینکه مجاز است بخواند... .

استاد: مجاز نیست. حضرت او را نهی کرده است.

شاگرد: شما میفرمایید وقتی حضرت میآیند چه چیزی را برای آنها میخواند؟

استاد: کما انزل را میخواند. یعنی تمام حروف سبعه را میآورد. آن چه که او میخواند و معروف نبود، ممنوع است.

شاگرد: یعنی جزء غیر متواترها بوده که او می خوانده؟

استاد: بله، داشت محضر حضرت قرائتی را میخواند؛

> قرأ رجل على أبي عبد اللّٰه (عليه السلام)- و انا استمع- حروفا من القرآن ليس على ما يقرأها الناس؟ فقال أبو عبد اللّٰه (عليه السلام) كف عن هذه القراءة اقرأ كما يقرأ الناس حتى يقوم القائم. الحديث[1]

ببینید چقدر روشن است. «لیس علی ما یقرأ الناس». یعنی قرائتی را میخواند که مردم نمی خواندند.قاعدتا آن را از اصحاب نفی نکردند. گفتند این را نخوان، بگذار وقتش برسد.

شاگرد: وقتی وقتش برسد چه اتفاقی میافتد؟

استاد: یعنی آن وقت دیگر میتوانی این قرائت مکفوفه را بخوانی. نه اینکه وقتی میگوید «لایقرأ الناس»، یعنی دیگر نمیتوانی بخوانی. مگر روی ذهنیت ما که حرف واحد را بد معنا

می‌کنیم.

شاگرد: این قرائتی که می خواندم غیر متواتر بوده.

استاد: بله.

شاگرد: خب وقتی حضرت می‌آیند می‌گویند این را بخوان؟

استاد: می‌گویند این را هم بخوان. تا حال مکفوف بود، از این بعد دیگر بخوان. غیر متواتر بود که هیچ، از خواندش هم ممنوع بود.

شاگرد: یعنی حضرت می‌آیند و می‌گویند متواتر هست؟

استاد: می‌گویند که این آیه قرآن است.

شاگرد: یعنی قرآن متواتر را به مسلمین می‌دهند.

استاد: نه، نمی‌گویند قرآن متواتر است، حضرت می‌فرمایند «یعلمکم کما انزل». همانطوری که واقعیت قرآن است.

شاگرد: تمام قرائات را می‌گویند.

استاد: بله.

شاگرد: چه بسا قرائاتی که قبلاً شاذ بوده را هم می‌گویند. چون همه می‌توانند بخوانند.

استاد: همینطور است. الآن هم در مصحف امیرالمؤمنین هست. چون حضرت همه را جمع کردند. ولی چیزی نیست که داده باشند.

شاگرد۲: حضرت حقیقت نازله آن را فرموده‌اند اما وقتی ظهور می‌شود حضرت حقیقت بالاتری از همین قرآن را بیان می‌کنند. هر دوی آن‌ها هم درست است.

استاد: نه، فرمودند «کف عن هذه القرائة». حقیقت بالاتر را که نمی‌توانند بخوانند. باید آن را درک کنند. یک آیه را بخوانند و حقیقت بالاتر را درک کنند. او داشت آیه را می‌خواند که مردم طبق آن حروف نمی خواندند. نه اینکه مردم اصلاً آیه را نمی خواندند. حروف و قرائات را به آن نحو نمی خواندند. حضرت فرمودند «کف عن هذه القرائة»؛ فعلاً این قرائت را نخوان. چرا؟ چون «لیس یقرأ الناس». مردم نمی خوانند. به تعبیر شیخ طوسی فعلاً شما «ما جاز بین القراء» را بخوانید. یعنی یک قرائت غیر مجاز داریم که سند ندارد و از جیب شخصی در آمده است. یک قرائت مجاز داریم. در بلادی که بوده متواتر بوده و سند داشته. با این تواتر به آن می‌رسید. تعبیر «بما جاز بین القراء» به این معنا است که فعلاً این را بخوان. «کف عن هذه القرائة».

شاگرد: وجه «کف» تقیه است؟

استاد: اینطور که بخواهم تأیید کنم تقیه بوده، نه. ملحوظاتی بود که می‌توانند تقیه هم باشد ولی بالاتر از آن است. چرا عرض می‌کنم که فقط تقیه نبود؟ به‌خاطر اینکه خود صاحب حدائق همان جا گفت، مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب، هزار و پانزده حدیث می‌آورند. از اول قرآن تا آخر قرآن ائمه علیهم‌السلام راجع به شخص آیات، قرائت دیگری آورده‌اند. خب اگر قرار باشد تقیه ای باشد

که این همه وارد نمی‌شد. پس معلوم می‌شود این‌که حضرت فرمودند «کف»، ملاحظه دیگری دارند. یعنی فضا، فضای خیلی دقیق و غامضی است. گمان نمی‌کنم که صرف تقیه باشد. چون جالب این است که اهلسنت در قرن اول و دوم، غیر از این‌که روی قرائات متواتره خیلی جدیت داشتند، ولی قائل به سبعه احرف هم بودند. یعنی می‌گفتند تو فارسی بخوان و برو. او می‌گفت نقل به معنا بکن و برو. این بین آن‌ها بود. یعنی فضای تقیه که الآن به ذهن ما می‌آید، آن‌ها خودشان شدیدتر از این بودند که ما بترسیم. خیلی باز رفتار می‌کردند. یعنی حال ترسی نبود که بگوییم این‌که حضرت فرمودند «کف» یعنی «للتقیه».

این‌ها شوخی نیست! بعد از سال سیصد ابن شنبوذ آن هم با سند سنی، در بغداد نماز جماعت می‌خواند که «لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی». در تفسیر قرطبی هست. این‌ها را شیعه نمی‌گوید. در یک روایت شیعه نیست. سنی ها دارند. وقتی آن زمان این را می‌خواندند، آن وقت مشکلی داشت که صد و پنجاه سال قبل از ابن شنبوذ، صد و هفتاد سال قبل از ابن شنبوذ، یک شیعه قرائتی بکند که موافق با آن‌ها نباشد؟! یعنی می‌خواهم عرض کنم که احتمال تقیه بسیار پایین است.

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۶۳۳

قاعده «لو کان لبان» و اجماع عملی شیعه در قرائات

شاگرد: آمیرزا هاشم آملی هم شاید به این صورت جواب بدهند که اجماع را در میکنند و بگویند ما با قاعده «لو کان لبان» میگوییم که اعاده لازم نیست. یعنی اگر بود نقل میشد.

استاد: «لو کان لبان» جواز قرائت به غیر ما انزل الله میآورد؟!

شاگرد: یعنی جواز برای آن هست. اگر عده ای «ملک» میخواندند امام علیهالسلام میگفتند که باید اعاده کنید.

استاد: اینکه همان اجماع میشود.

شاگرد: اینکه غیر از اجماع است.

استاد: اگر چنین چیزی بود، آشکار بود. پس وقتی نبوده یعنی اجماع داشتهاند که چنین رفتاری بکنند. معنایش این میشود. اجماع رفتاری. یعنی اجمعوا بر این رفتار. چرا؟ چون اگر اجماع نمی کردند، آشکار میشد. یعنی قبول اجماع عملی در آن بستر است.

شاگرد: شاید می خواستند در کنند آن کلمه اجماع را که اجماع کلاسیک نیست و اجماع عملی است.

استاد: بله اما لو کان از نظر اجماع، از اجماع کلاسیک قویتر است.

والحمد لله رب العالمین